



خاطره‌بازی با «حبیب مرزها» که حالا فرمانده انتظامی استان فارس است

چشم در چشم داعشی‌ها

سینه سپر مقابل گروگانگیران

او هم یکی از سرداران این مرزوبوم است

اما از چهره خشک و شق و رق نظامی که خیلی‌هایمان در ذهن برای یک فرمانده داریم، خبری نیست و با همه با روی گشاده برخورد می‌کند: «ما در مقابل

دوستان و عزیزان خود باید رحماء بینهم و خوشحال و شاد باشیم. شادی‌ای که در آن از توهین خبری نباشد و آرامش به دیگران انتقال داده شود.»

سردار رهام بخش حبیبی، فرمانده انتظامی استان فارس، متولد دوم آبان‌ماه سال ۴۳ در استان کهگیلویه و بویراحمد است. از زمانی که جنگ و جبهه را شناخت، یک پایش در بیمارستان بود و پای دیگرش در خاکریز جبهه‌ها. او طی این سال‌ها مسؤولیت‌های مختلفی در استان‌ها به عهده داشت و برای همین لقب «حبیب مرزها» را به او داده‌اند. سردار حبیبی حالا فرماندهی انتظامی فارس را به عهده دارد.

او اولین بار سال ۵۹ یعنی زمانی که تنها ۱۶ سال داشت، به جبهه اعزام شد و بعد از آن هم دیگر هرگز لباس مقدس رزم را چه در زمان جنگ و چه در زمانی که مسؤولیت‌های مهم به عهده داشت، از تن درنیاورد. او خاطرات زیادی از تمام دوران مسؤولیتش دارد. هم خاطرات زیادی از جنگ هشت‌ساله در ذهنش نقش بسته و هم رخ به رخ با داعشیان و آدم‌ربایان درگیر شده است.

انجام ماموریت‌های ناممکن

او ابتدا از خاطرات جنگ هشت‌ساله می‌گوید: «بهمین سال ۵۹ بود که آماده شدیم همراه با حاج علی فضل‌ی به آبادان برویم.

لیلا حسین زاده

تیش

«

سردار برای رهایی زن

جوان از دستان مرد

گروگانگیر، بدون

اسلحه و جلیقه نجات

با او گفت و گو کرد و

توانست اعتماد مرد

گروگانگیر را جلب کند

و گروگان را آزاد کند

»

تعقیب بود. چون قاتل مسلح بود، تیم عملیاتی تصمیم گرفتند او را نیمه‌شب غافلگیر و دستگیر کنند. ساعت ۴ صبح بود که ماموران خانه را محاصره کردند اما قاتل که متوجه شده بود توسط ماموران محاصره شده است، سعی کرد با شلیک گلوله از محل فرار کند. با آغاز تیراندازی یکی از همسایه‌ها از خانه خارج شد که قاتل هم با استفاده از این فرصت، مرد خانه را به گوشه‌ای پرت کرد و با ورود به خانه همسر او را به گروگان گرفت.

ادامه ماجرا را از زبان سردار بخوانید: «به محض اطلاع از جریان به محل رفتم. ابتدا با بلندگو با او صحبت کردم تا شاید تسلیم شود، اما گروگانگیر حاضر به رهاسازی گروگان نبود. مرد همسایه به شدت نگران همسرش بود و می‌خواست با چوب وارد خانه شده و با او درگیر شود. به او قول دادم همسرش را نجات می‌دهم. ماموران در تماس تلفنی با خانه مرد همسایه و صحبت با زن گروگان متوجه شدند قاتل تیر خورده و خونریزی شدیدی دارد. به زن گفتم گوشی را به گروگانگیر بدهد اما او حاضر به صحبت نمی‌شد. او می‌خواست با والدینش ملاقات کند اما چنین چیزی امکان نداشت و از او خواستم اوضاع را بدتر نکند و تسلیم شود.»

۱۰ دقیقه صحبت با گروگانگیر سرانجام نتیجه داد و او قبول کرد گروگانش را آزاد کند. سردار، جلیقه ضدگلوله‌اش را از تن خارج کرد و دستان خالی‌اش را در حالی به گروگانگیر نشان داد که مرد مسلح اسلحه‌اش را به سمت او نشانه رفته بود. درحالی که همه منتظر رهایی گروگان بودند، ناگهان گروگانگیر به داخل خانه رفت و در را بست. سردار پشت پنجره رفت و پس از صحبت و جلب اعتماد او، گروگانگیر قبول کرد تسلیم شود: «وارد خانه شدم و زن را بیرون آوردم و تحویل همسرش دادم. پس از آن دست گروگانگیر را پانسمان کردم و دستور دادم او را با آمبولانس به بیمارستان منتقل کنند. او جراحی شد و پس از به‌هوش آمدن، گروگانگیر را تحویل پلیس بوشهر دادیم. من معتقدم فرمانده خودش باید جلوتر از بقیه باشد. اگر حادثه تلخی رخ می‌داد، شرمنده مردم استان می‌شدم. ترجیح دادم خودم سپر باشم تا مردم آرامش خود را از دست ندهند.»

درگیری با داعشیان

داعش، گروه تروریستی بوده که سردار با آنها نیز درگیر شد. ماجرای درگیری به سال ۹۴ و سیستان و بلوچستان برمی‌گردد که در آن سردار با سه نفر از اعضای گروه‌های تروریستی داعش وارد جنگ شد و طی آن یکی از بهترین دوستانش را از دست داد و شوک شدیدی به او وارد شد. او و هم‌زمانش تنها ۷۰ متر با داعشیان فاصله داشتند. سردار با صحبت توانست هر سه نفر را تسلیم خود کند. گرچه اجازه نداد یکی از نیروهایش دخل آن سه نفر را بیاورد اما در عمق وجودش از آن سه نفر متنفر بود چون بهترین دوستش را به شهادت رسانده بودند.

او می‌گوید: «من با عقلم تصمیم می‌گیرم نه احساسم. هر سه را به اتافی بردم و چون روزه نبودند، از آنها پذیرایی کردم. بعد از آنجا رفتیم. بعد از ظهر باد و فرمانده دیگر نزد داعشیان برگشتیم. یکی از داعشیان جلوی فرماندهام بلند شد و پس از زدن ضربه‌ای به شانه‌ام گفت این خیلی مرد است و هر کاری که گفته انجام داده است. ما تمام اعترافات مان دروغ است. بعد آدرسی داد و گفت آنجا کوله‌پشتی است که شکافی با چسب دارد. دوفلش مموری داخلش است که تمام اطلاعات درون آن است.»

روحی جنگنده اما لطیف

حبیب مرزها همان قدر که با متجاوزان به امنیت و آرامش متخاصم است اما در مقابل روحیه‌ای به لطافت باران هم دارد و برای همین به شعر علاقه‌مند است: «عاشق شعر و خواندن شعر هستم و به حافظ و سعدی علاقه دارم. شب‌های پلدا که دور هم جمع می‌شویم، برای جمع حافظ خوانی می‌کنم. اشعار شهریار را هم دوست دارم اما حافظ مقوله‌ای جد است. همان قدر که به شعر علاقه دارم، به سفر نیز علاقه‌مند هستم و سالی یک بار همراه خانواده به مشهد می‌رویم. طبیعت‌گردی هم که جای خود را دارد و آن را بسیار دوست دارم.»

رخ به رخ با گروگانگیر مسلح

یکی از اقدامات سردار حبیبی که سروصدای زیادی در فضای مجازی به پا کرد و بسیاری از مردم هم فیلم آن را دیدند، رویارویی مستقیم او با گروگانگیر مسلحی بود که زن جوانی را به گروگان گرفته بود. سردار حبیبی حالا رئیس پلیس استان فارس بود. او بدون استفاده از سلاح و حتی جلیقه ضدگلوله، رودرو گروگان مسلح که هر لحظه ممکن بود انگشتش روی ماشه برود، قرار گرفت. ماجرا ۲۶ مرداد سال ۹۹ آغاز شد. در آن روزها، کارآگاهان پلیس آگاهی فارس متوجه تردد قاتلی در محله‌های شیراز شدند که از مدت‌ها پیش و به علت قتل یک مرد بوشهری تحت

